

تصحیح برخی تصحیف‌های برهان قاطع و فرهنگ جهانگیری

سیده نرگس رضایی (استادیار دانشگاه پیام نور)

فرهنگ جهانگیری یکی از مهم‌ترین فرهنگ‌هایی است که در شبه‌قاره نوشته شده است. این کتاب بر فرهنگ‌های پس از خود، از جمله برهان قاطع، تأثیر بسیاری گذاشته است. در این دو فرهنگ اشتباهات و تحریفاتی دیده می‌شود. برخی مدخل‌ها فقط در یکی از این دو فرهنگ درست‌اند و در دیگری صورت نادرست آمده است.

نگارنده نیز در مقاله پیش رو با مقایسه برخی مدخل‌های دیگر در این دو فرهنگ به برخی اشتباهات دست یافته است و تلاش دارد تا با استناد به شاهدها و دیگر فرهنگ‌ها این تحریفات را تصحیح کند. گاه به مدخل‌هایی اشاره کرده‌ایم که در هر دو فرهنگ به یک شکل به کار رفته است، ولی با توجه به شاهدها معنی آن‌ها نادرست است، مانند «ماشوره عاج» و «خانه سیل ریز». در چند مورد نیز به واژه یا ترکیبی اشاره شده که فقط در یکی از فرهنگ‌ها مدخل شده است، اما با توجه به نادرستی یا تصحیف آن، در این مقاله به آن اشاره شده است، مانند «لعب شمس» (انجوشیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴) و «نام از شکم افتادن» (برهان). در این مقاله ابتدا به تحریف‌های فرهنگ جهانگیری و سپس به تحریف‌های برهان قاطع اشاره شده است.

۱- فرهنگ جهانگیری

در این بخش از مقاله به مدخل‌هایی که در فرهنگ جهانگیری نادرست به کار رفته اشاره شده است:

ادبان و ادیون / با اول مفتوح به ثانی زده / چارپای
دونده را گویند که فربه باشد (انجو شیرازی
۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۱، ص ۷۸۲).

ادیان / بر وزن هذیان / چاروای دونده را گویند
(برهان ۱۳۴۲).

ادیون / بر وزن گردون / به معنی ادیان است که
چهارپای دونده باشد (برهان ۱۳۴۲).

ظاهراً مادیون و مادیان درست است:

دمان رخش بر مادیانان چو دیو
میان گله بر کشیده غریو

مادیانان به گشن و فحل شמוש
شیرمردی جوان و هفت عروس

(فردوسی ۱۳۸۶، ص ۳۵).

(نظامی ۱۳۷۳، ص ۳۵).

پیرو لشکر صحرا کنایه از گور خر باشد (انجو
شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۵۳۳).

پیشرو لشکر صحرا گورخر باشد و آن جانوری
است شبیه خر (برهان ۱۳۴۲).

نظامی ترکیب «پیشرو سپاه صحرا» را به کار برده است:

ای پیشرو سپاه صحرا
خرگاه‌نشین کوه و خضرا

(نظامی ۱۳۶۹، ص ۷۸).

این بیت در بخش «رهانیدن مجنون گوزنان را» آمده و این ترکیب به معنی «گوزن» است.
جعد انگشت کنایه از بخیل است و **جعد انگشت** کنایه از بخل و خست باشد (برهان
کنایه از بخیل است (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۲۱۸ و ص ۶۴۳).

ترکیب «جعد انگشت» در فرهنگ نفیسی (نفیسی ۱۳۱۸-۱۳۴۳، ذیل جعد) و لغت‌نامه
دهخدا و همکاران ۱۳۷۳، ذیل جعد) و آندراج در معنی «بخیل» (پادشاه ۱۳۶۳) بدون شاهد
مدخل شده است. «جعد انگشت» ترجمه ترکیب عربی جعد الانامل است. در صحاح ذیل
جعد آمده است: «فاما اذا قیل فلان جعد الیدین او جعد الانامل فهو البخیل» (الجوهری
۱۹۷۵، ج ۱، ص ۴۵۴).

جمشید ماهی و **جمشید ماهی گیر** کنایه از بودن
آفتاب است در برج حوت و کنایه از سلیمان
علیه السلام هم هست و یونس را نیز گویند (برهان
جمشید ماهی کنایه از دو چیز است: اول آنکه
آفتاب در برج حوت باشد. دوم کنایه از حضرت
سلیمان پیغمبر است ... (انجو شیرازی
۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۲۵۰).

ترکیب «جمشید ماهی گیر» در بیتی از خاقانی در معنی «خورشید» به کار رفته است:

خورشید نو تأثیر بین حوتش بهین توفیر بین
جمشید ماهی گیر بین نو ملک زیبا داشته

(خاقانی ۱۳۹۱، ص ۳۸۴).

با توجه به شاهد، ظاهراً «جمشید ماهی‌گیر» درست است.
خشک‌عنان کنایه از اسب فرمان‌برگیر بود (انجو **خشک‌عنان** اسبی که فرمان‌بردار نباشد (برهان شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۴۵۰). (۱۳۴۲).
 در فرهنگ آندراج نیز ترکیب «خشک‌عنان به معنی اسبی که مطاوعت نکند» (پادشاه ۱۳۶۳) آمده است. در لغت‌نامه ترکیب نرم‌عنان به معنی «فرمان‌پذیر، منقاد و سلس‌القیاد» (دهخدا و همکاران ۱۳۷۳، ذیل نرم‌عنان) مدخل شده است. ترکیب **خشک‌عنان** معمولاً در مقابل نرم‌عنان به کار می‌رود. با این توضیحات، **خشک‌عنان** «اسبی است که فرمان‌پذیر نباشد».
رقعه پست نیلگون کنایه از آسمان باشد (انجو **رقعه پست نیلگون** کنایه از زمین است و به جای شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۴۸۰).
رقعه پست نیلگون و **رقعه غبرا** کنایه از زمین است که «رقعه پست نیلگون» باشد (برهان ۱۳۴۲). (همان).
 در فرهنگ رشیدی نیز «**رقعه پست نیلگون**» و «**رقعه غبرا**» در معنی «زمین» مدخل شده است (رشیدی ۱۳۳۷). این مدخل احتمالاً «**رقعه پست سبزگون**» است:
 این **رقعه پست سبزگون** چیست و آن چتر بلند سرنگون چیست (خاقانی ۱۳۳۳، ص ۶۴).
زخم ناخن کنایه از دو چیز بود: اول معروف است. دوم کنایه از قوم منجمان است (انجو شیرازی ۱۳۵۴-۱۳۵۱، ج ۳، ص ۱۱۲).
زخم ناخن به معنی با ناخن ریش کردن باشد و کنایه از رقوم منجمان هم باشد (برهان ۱۳۴۲).
 در بیتی از دیوان مسعود سعد این ترکیب به کار رفته و به معنی «رقوم منجمان» است.
 زخم چو روی سطرلاب زرد و پوست بر او ز زخم ناخن چون عنكبوت اسطرلاب (مسعود سعد ۱۳۶۲، ص ۲۹).
 در لغت‌نامه ترکیب **زخم ناخن** در معنی «رقوم منجمان» مدخل شده است (دهخدا و همکاران ۱۳۷۳، ذیل زخم ناخن).
کاروان فلک کنایه از سبزه سیاره باشد (انجو **کاروان فلک** کنایه از کوكب عطارد است و کواکب شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۳۸۵).
 دیگر را نیز گفته‌اند و مجموع را کاردانان فلک می‌گویند (برهان ۱۳۴۲).
 با توجه به اینکه پیشینیان ستارگان را در سرنوشت مؤثر می‌دانستند، ظاهراً «کارداران فلک» به معنی «کواکب» درست است:
 کارداران سرای هشتمین را بر فلک رای عالیقدر تو در میزبانی آمدست (سنایی ۱۳۶۴، ص ۸۶).

در نه اقلیم آسمان حکمش کارداران خیر و شر دارد

(انوری ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۲۵).

در لغت‌نامه دو ترکیب کارداران و «کاردانان فلک» مدخل شده، اما شاهدهی برای آن نیامده. همچنین به «کاروان فلک» اشاره‌ای نشده است (دهخدا و همکاران ۱۳۷۳، ذیل کاردان فلک و کارداران فلک). این عبارت در برهان قاطع به درستی ضبط شده است.
لغاب شمس کنایه از شراب باشد (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۴۶۵).

«شراب» در این واژه تصحیف سراب است. در فرهنگ آندراج آمده است: «**لغاب شمس**: کنایه از سراب و آن زمین خشکی باشد که از دور مثل آب نماید» (پادشاه ۱۳۶۳). در لغت‌نامه (دهخدا و همکاران ۱۳۷۳) و فرهنگ نفیسی آمده است: «**لغاب شمس**: چیزی که چون تار عنکبوت در صحراها گرمگاهان در هوا دیده شود. آنچه گرمگاه بینند از خورشید چون تار عنکبوت» (نفیسی ۱۳۱۸-۱۳۴۳، ذیل لغاب).

مزرعه دانه سوز کنایه از دنیا است (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۴۴۳).
مزرعه دانه سوز کنایه از دنیا و عالم است (برهان ۱۳۴۲).

ظاهراً «مزرعه دانه سوز» درست است:

تا تو در این مزرعه دانه سوز تشنه و بی‌آب چه آری به روز

(نظامی ۱۳۷۲، ص ۳۱۱).

مفرح گران فلک کنایه از دو چیز است: اول کنایه از فرشتگان باشد. دوم کنایه از ستاره‌ها بود (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۴۷۴).
مفرح گران فلک کنایه از فرشتگان و ملانکه باشد و ستاره‌ها و کواکب را نیز گویند (برهان ۱۳۴۲).

در فرهنگ مترادفات «محوران افلاک» (پادشاه ۱۳۴۶، ذیل کواکب سبعة)، در آندراج «محرران فلک» (پادشاه ۱۳۶۳، ذیل معرج) و در غیث اللغات «معرجگران فلک» مدخل شده است: «**معرجگران فلک**: بعضی نوشته که عبارت از عقول عشره و آن ده فرشتگان مقررند که به اعتقاد حکما افلاک ساخته اوشان است» (رامپوری ۱۳۳۷). در متن‌های کهن ترکیب «معرجگران فلک» و «محرران فلک» هر دو به کار رفته است:

ز معراج او در شب ترکناز معرجگران فلک را طراز

(نظامی ۱۳۸۱، ص ۲۸).

قدر چو دفتر توجیه رزق‌ها شکند محرران فلک را کف تو قانون باد

(انوری ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۱۲).

محرران فلک شرح آه دلسوزم به یک رساله بر هفت باب بنویسند

(امیرخسرو دهلوی ۱۳۹۱، ص ۳۲۰).

به نظر می‌رسد ترکیب «مفرج‌گران فلک» و «مفرج‌گران فلک» در برهان قاطع و فرهنگ جهانگیری هر دو مصحّف «معرج‌گران فلک» است، زیرا معرج‌گران از نظر شکل ظاهری به مفرج‌گران یا مفرج‌گران نزدیک‌تر است.

منقار کل کنایه از زبان است (انجو شیرازی ۱۳۵۴-۱۳۵۱، ج ۳، ص ۵۱۴).
منقار گل / به کسر کاف فارسی / کنایه از زبان است که به عربی لسان گویند (برهان ۱۳۴۲).

ظاهراً «منقار گل» درست است:

جان تراشیده به منقار گل / فکرت خاییده به دندان دل

(نظامی ۱۳۷۲، ص ۲۴۱).

موش‌گر پیرزنی را گویند که هرگاه کسی بمیرد او در میان زنان نشسته یکایک صفات آن مرده را بشمارد و نوحه کنند تا زنان دیگر آن را شنیده به گریه و ظاهراً موش‌گر مصحّف مویه‌گر (یا مویشگر) است:

باز پرسید تا مناقب او / مویه‌گر بر چه راه می‌گوید

(خاقانی ۱۳۹۱، ص ۱۶۶).

ای شاد شده بدان که یک چند / چون مویه‌گران همی گریستم

(ناصرخسرو ۱۳۷۰، ص ۲۲۱).

مویه‌گر در بهار عجم (چند بهار ۱۳۷۹) و فرهنگ رشیدی (رشیدی ۱۳۳۷) آمده است. در لغت‌نامه نیز موشگر بدون شاهد مدخل شده است (دهخدا و همکاران ۱۳۷۳، ذیل موشگر).
نغروج چوبی را گویند که نان را بدان پهن سازند و به تازی مدتک و به هندی آن را بیلن خوانند (انجو شیرازی ۱۳۵۴-۱۳۵۱، ج ۲، ص ۱۴۴۵).
نغروج چوبی باشد که خمیر نان را بدان پهن سازند و به عربی مدتک خوانند (برهان ۱۳۴۲).

در فرهنگ نظام آمده است: «**نغروج**: چوبی که خمیر نان را بدان پهن سازند و به عربی مدتک خوانند» (داعی‌الاسلام ۱۳۶۳). در لغت‌نامه آمده است: «**مدمک**: نغروج، چوبی که بدان خمیر نان را پهن سازند» (دهخدا و همکاران ۱۳۷۳، ذیل مدمک).

نقطه کل کنایه از مرکز است (انجو شیرازی ۱۳۵۴-۱۳۵۱، ج ۳، ص ۴۸۶).
نقطه گل به کسر کاف فارسی کنایه از مرکز زمین است و کنایه از کره زمین هم هست (برهان ۱۳۴۲).

در دیوان خاقانی «نقطه کل» آمده است:

- نداند که از دور پرگار قدرت بود نقطه کل بر از خط اجزا
(خاقانی ۱۳۹۱، ص ۸۱۴).
- ای ز پرگار امر نقطه کل نتوانی برون شد از پرگار
(همان، ص ۱۹۹).
- با توجه به «خط اجزا» در شاهد خاقانی، «نقطه کل» درست‌تر به نظر می‌رسد و در فرهنگ بزرگ سخن (انوری ۱۳۸۱) نیز «نقطه کل» مدخل شده‌است، ولی در فرهنگ رشیدی (رشیدی ۱۳۳۷)، آندراج (پادشاه ۱۳۶۳)، لغت‌نامه (دهخدا و همکاران ۱۳۷۳)، و فرهنگ فارسی (معین ۱۳۸۰) «نقطه گل» بدون شاهد آمده. در جمشید و خورشید نیز «نقطه گل» به کار رفته:
قوس قزح در هوا تا سر پرگار زد دایره لعل گشت نقطه پرگار گل
- نهنگام نیام کنایه از شمشیرهای در غلاف است (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۵۳۱).
ظاهراً «نهنگان نیام» درست است:
برآهینخت جنگی نهنگ از نیام بغرید چو رعد و برگفت نام
(سلمان ساوجی ۱۳۴۸، ص ۱۴۹).
- (فردوسی ۱۳۸۶، ص ۱۰۷).

۲- برهان قاطع

- در این بخش به تصحیف‌ها و تحریف‌های برهان قاطع اشاره شده‌است:
آبستن فریاد / به کسر نون/ کنایه از بربط است و آن آبستن فریادخوان کنایه از بربط باشد (انجو سازی باشد که مطربان نوازند (برهان ۱۳۴۲)).
شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۸).
ظاهراً «آبستن فریادخوان» درست است:
بربط آبستن تن و نالان دل و مردان به طبع
جان بر آن آبستن فریادخوان افشانده‌اند
(خاقانی ۱۳۹۱، ص ۱۰۶).
- آستانه گردان کنایه از دنیاست که فلک قمر باشد و آن را آستانه گردون هم می‌گویند (برهان ۱۳۴۲).
قمر نیز گویند (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۱۵).
ظاهراً «آستانه گردون» درست است:
برجیس موسوی کف و کیوان طور حلم
هارون آستانه گردون مکان اوست
(خاقانی ۱۳۹۱، ص ۷۳).

بغم اندوه و دلگیری و اندوهگین و دلتنگ و فرومانده را گویند (برهان ۱۳۴۲).
بغم دلتنگ را گویند و آن را فرم نیز خوانند (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۲، ص ۱۴۶۴).

ظاهراً بغم [= به غم] درست است:

اگر بودنی بود دل را بغم سزد گر نداری نباشی دژم

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۴، ص ۲۴۰).

چو آه از دل برآوردی بغم در درافتادی شب و روزش به هم در

(عطار ۱۳۳۹، ص ۲۴).

پژوی مردم فرومایه و اراذل گویند (برهان ۱۳۴۲).
پژول مردم فرومایه را گویند و آن را به تازی ارزل خوانند (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۱، ص ۱۲۰۳).

در لغت‌نامه واژه پژوی در معنی «فرومایه» مدخل شده است (دهخدا و همکاران ۱۳۷۳،

ذیل پژوی) و در دیوان ناصرخسرو نیز کاربرد این واژه را می‌توان دید:

اگر گزیده به وحی است زی خدای رسول تویی گزیده و حیوان به جملگی پژوی

(ناصرخسرو ۱۳۷۰، ص ۴۶۸).

چراغ آخر / به ضم خای نقطه‌دار / کنایه از فراخی عیش و بسیاری نعمت باشد (برهان ۱۳۴۲).
چراغ آخر کنایه از عیش و فراخی اطعمه باشد و آن را آخرچرب نیز گویند (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۱۳۰).

در بهار عجم (چند بهار ۱۳۷۹) و غیاث‌اللغات (رامپوری ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۳۲۵) ترکیب

چرب آخر در همین معنی مدخل شده است و در دیوان شاعران ترکیب آخورچرب و

چرب آخوری چندین بار تکرار شده است:

رخش به هرا بتاخت بر سر صفر آفتاب رفت به چرب آخوری گنج روان در رکاب

(خاقانی ۱۳۹۱، ص ۴۲).

لطف تو بیست جان و دل را بر آخورچرب دوستکامی

(سنایی ۱۳۶۴، ص ۱۰۳۷).

خانه سیل‌ریز کنایه از شراب انگوری باشد (برهان ۱۳۴۲).
خانه سیل‌ریز کنایه از شراب بود (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۵۲).

ترکیب «خانه سیل‌ریز» در لیلی و مجنون در وفات مجنون آمده است:

در خانه سیل‌ریز منشین سیل آمد سیل خیز منشین

(نظامی ۱۳۶۹، ص ۴۱۵).

سیل‌ریز در این عبارت کنایه از «دنیا»ست و سیل کنایه از «مرگ» است:
رخنه کن این خانه سیلاب‌ریز تا بودت فرصت راه‌گریز

(نظامی ۱۳۷۲، ص ۳۷۶).

این ترکیب در لغت‌نامه و فرهنگ نفیسی (نفیسی ۱۳۱۸-۱۳۴۳) در معنی «شراب انگوری»
و در آندراج (پادشاه ۱۳۶۳) در معنی «میخانه»، «دنیا» و «شراب انگوری» آمده‌است.
دامن خشک کنایه از دامن خالی باشد و عدم دامن خشک کنایه از دو چیز است. اول کنایه از
صلاح و تقوا را نیز گویند (برهان ۱۳۴۲). دامن خالی است. دوم کنایه از صلاح بود (انجو
شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۵۶).

دامن خشک در برابر دامن‌تر یا تردامن که به معنی «آلوده، گناهکار» است به‌کار می‌رود.
معنی تردامن در برهان قاطع نادرست است.
داو نیافتن کنایه از ناشستن نقشی بود به مراد داو نیافتن کنایه از ناشستن نقش به مراد (انجو
شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۵۷).

در فرهنگ فارسی (معین ۱۳۸۰، ذیل داو یافتن) و بهار عجم (چند بهار ۱۳۷۹) در تعریف این
مدخل «نشستن نقش به مراد» آمده‌است.
در خر کمان کشیدن کنایه از گرفتاری و محنت و در خرکمان شدن کنایه از محنت و گرفتاری است
مشقتی باشد که نجات از آن دشوار بود (برهان) که نجات از آن به‌صعوبت بود (انجو شیرازی
۱۳۴۲). (۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۱۳۷).

این عبارت در آندراج (پادشاه ۱۳۶۳) و فرهنگ رشیدی (رشیدی ۱۳۳۷) مدخل شده. در
شرفنامه منیری آمده‌است: «خرکمان: یعنی کمان بلند و کار لاینفع و لایعنی و کار دشوار که
از آن به در نتوان آمد» (منیری ۱۳۸۵، ص ۲۰۲). ظاهراً «در خر کمان کشیدن» مصحّف «بر
چرخ کمان کشیدن» است: بر چرخ کمان کشیدم از دل کز آتش دل لهب کشیدم

(خاقانی ۱۳۹۱، ص ۷۸۳).

رشتواد نام یکی از نوکران همای دختر بهمن بود رشتواد نام یکی از اسپهبدان همای بنت بهمن است
...: یکی مرد بُد نام او رشتواد/ سپهبد بُد و هم
سپهبدنژاد (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۲، ص
۱۳۷۹).

رشتواد درست است:

منادی‌گری نام او رشتواد گرفت آن سخن‌های کسرا به یاد

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۱۳۰).

زرده کامران کنایه از آفتاب باشد و کنایه از روز هم هست که عربان یوم گویند (برهان ۱۳۴۲).
زرده کامران کنایه از دو چیز است: اول آفتاب است. دوم روز باشد (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۱۴۲).

این ترکیب مصحّف «زرده کامران» است:

نوروز دواسبه یک سواری است
از پشت سیاه زین فروکرد
کآسیب به مهرگان برافکند
بر زرده کامران برافکند

(خاقانی ۱۳۹۱، ص ۵۰۹).

سایس پنجم‌رواق کنایه از کوكب مریخ است. چه او در فلک پنجم می‌باشد و سایس در عربی شخصی را گویند که اسب را نگاه دارد و تیمار و محافظت آن کند (برهان ۱۳۴۲).
سایس پنجم‌رواق کنایه از مریخ است. سلمان راست، بیت: ای سنّیس مرکبانت سایس پنجم‌رواق / و ای غلام آستانت خسرو زرین مجن (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۳۷۴).

با توجه به شاهد، ظاهراً «سایس پنجم‌رواق» یا «پنجم‌رواق» درست است، چنان‌که در فرهنگ رشیدی آمده است: «**پنجم‌رواق**: یعنی سپهر پنجم» (رشیدی ۱۳۳۷).

سایه‌پروردان خم کنایه از دانه‌های انگور است که در خم به جهت شراب اندازند (برهان ۱۳۴۲).
سایه‌پروردان خم کنایه از دانه‌های انگور است که در خم به جهت شراب اندازند (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۶۵).

ظاهراً «سایه‌پروردان خم» درست است:

تا دهان روزه‌داران داشت مهر از آفتاب
سایه‌پروردان خم را مهر بر در ساختند

(خاقانی ۱۳۹۱، ص ۱۱۱).

ستاره شمردن کنایه از پیدا کردن و شب‌زنده‌داری باشد (برهان ۱۳۴۲).
ستاره شمردن کنایه از بیدار بودن باشد (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۱۰۲).

این عبارت در فرهنگ فارسی در معنی «بیدار بودن» و «شب‌زنده‌داری» مدخل شده است (معین ۱۳۸۰، ذیل ستاره شمردن).

سرخ زنبوران کنایه از سرانگشتان دست باشد که به حنارنگ کرده باشد (برهان ۱۳۴۲).
سرخ زنبوران کنایه از خگر است (همان، ج ۳، ص ۲۷۸).

سرخ زنبور کنایه از خگر آتش است (برهان ۱۳۴۲).
سرخ زنبوران کنایه از انگشتان سرخ است (همان، ج ۳، ص ۱۴۸).

در بهار عجم (چند بهار ۱۳۷۹)، فرهنگ نفیسی (نفیسی ۱۳۱۸-۱۳۴۳)، و لغت‌نامه (دهخدا و همکاران ۱۳۷۳، ذیل سرخ زنبور) نیز «سرخ زنبور» در معنی «سرانگشتان رنگ کرده شده به حنا» و بدون شاهد مدخل شده است. به نظر می‌رسد منظور مؤلف فرهنگ جهانگیری از انگشتان سرخ به کسر «گ» در معنای زغال سرخ و خگر باشد و برهان قاطع و دیگر

فرهنگ‌ها انگشت را انگشت خوانده‌اند. ترکیب «سرخ زنبور» در دیوان خاقانی به کار رفته است:

قفس آهنین کنند و در او مرغ یاقوت پیکر اندازند
در مشبک دریچه پنداری که آفتاب زحل خور اندازند
یا در آن خانه مگس گیران سرخ زنبور کافر اندازند

(خاقانی ۱۳۹۱، ص ۴۶۶).

«سرخ زنبور کافر» در این بیت در معنی «اخگر» به کار رفته است.

رومیان بین کز مشبک قلعه بام آسمان نیزه بالا از برون خونین سنان افشانده‌اند
شکل خان عنکبوتان کرده‌اند آنگه به قصد سرخ زنبوران در آن شوریده خان افشانده‌اند

(خاقانی ۱۳۹۱، ص ۱۰۶).

«سرخ زنبور» در این بیت «استعاره‌ای آشکار از اخگرها و جرقه‌ها» است (کزازی ۱۳۷۸، ص ۱۶۹).

شاهد رخ زرد / به کسر رابع / کنایه از آفتاب شاهد رخ زرد کنایه از آفتاب و شراب زعفرانی
عالمتاب است (برهان ۱۳۴۲). باشد (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۳۷۵).

این ترکیب در دیوان خاقانی به کار رفته و استعاره از «شراب زرد رنگ» است:

آن خام خم پرورد کو آن شاهد رخ زرد کو آن عیسی هر درد کو تریاق بیمار آمده

(خاقانی ۱۳۹۱، ص ۳۸۹).

شش ضرب نتیجه خوب کنایه از گوهر و زر باشد و شش ضرب نتیجه خوب کنایه از شش چیز است:
کنایه از مشک و کنایه از شکر و عسل و اقسام اول کنایه از گوهر است. دوم کنایه از زر باشد.
میوه‌ها هم هست و به حذف ضرب هم آمده که سوم کنایه از مشک بود. چهارم کنایه از شکر
«شش نتیجه خوب» است (برهان ۱۳۴۲). است. پنجم کنایه از شهد باشد. ششم کنایه از
اجناس میوه بود (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۴۵۱).

در دیوان انوری «شش ضرب» و «شش نتیجه خوب» به کار رفته است:

عقل را چشم خوشش در نرد عشق می‌دهد شش ضرب و ششدر می‌کند

(انوری ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۸۳۶).

به فر بخت تو دایم به شش نتیجه خوب زبهر جشن تو آبستن است شش مسکن

(همان، ج ۱، ص ۳۷۰).

طرفوزنان کنایه از چوبدار و چاوش و یساولی می‌باشد که پیش‌پیش امرا و سلاطین رود و مردم را از میان راه به طرفی نهیب دهد (برهان ۱۳۴۲).
طرفوزنان کنایه از چاوشان و چوبداران است که پیش‌پیش ملوک و سلاطین می‌روند و مردم را از راه دور کنند (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۴۳۱-۴۳۲).

در لغت‌نامه آمده است: «این کلمه تصحیفی است از طرفوزان که جزء اول آن فعل امر مخاطب صیغه جمع مذکر از تطریق یعنی «برکنار و دور شوید» و جزء دوم آن مخفف زننده است که من حیث المجموع «دورباش‌گو» به صیغه فاعلی معنی دهد» (دهخدا و همکاران ۱۳۷۳، ذیل طرفوزن):

با سایه رکاب محمد عنان درآ تا طرفوزان تو گردند اصفیا

(خاقانی ۱۳۹۱، ص ۴).

طفل مشیمه کنایه از شراب انگوری لعلی باشد (برهان ۱۳۴۲).
طفل مشیمه رزان کنایه از شراب انگوری است. حکیم خاقانی راست: طفل مشیمه رزان بکر مشاطه خزان / حامله بهار از او باد عقیم آذری (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۴۷۳).

با توجه به بیت خاقانی، ظاهراً «طفل مشیمه رزان» درست است.

فندق سنجاب‌رنگ کنایه از زمین باشد (برهان ۱۳۴۲؛ انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۵۱۱).

این ترکیب در مخزن‌الاسرار به کار رفته و کنایه از «دنیا» است.

تات چو فندق نکند خانه تنگ بگذر ازین فندق سنجاب‌رنگ

(نظامی ۱۳۷۲، ص ۳۵۱).

شاهد شاه فلک کنایه از خورشید جهان‌پیما است (برهان ۱۳۴۲).
شاه فلک کنایه از آفتاب است... خورد خواهد شاهد شاه فلک محروروار / آن‌همه کافور کز هندوستان افشانده‌اند (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۳۷۴-۳۷۵).

در دیوان خاقانی نیز این ترکیب به صورت «شاهد و شاه فلک» به کار رفته است:

خورد خواهد شاهد و شاه فلک محروروار آن همه کافور کز هندوستان افشانده‌اند

(خاقانی ۱۳۹۱، ص ۱۰۸).

گرگ سیمین سیم کنایه از مردم غالب و قوی و پرزور و زیادی‌کننده (برهان ۱۳۴۲).
گرگ سیم سیمین کنایه از غالب و قوی است (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۱۶۲).

در فرهنگ آندراج (پادشاه ۱۳۶۳، ذیل گرگ) و در لغت‌نامه (دهخدا و همکاران ۱۳۷۳، ذیل گرگ سیمین سم) همین ترکیب بدون شاهد مدخل شده است. ظاهراً این مدخل مصحّف عبارت «گرگ ستم، سمین» است که در بیتی از دیوان انوری به کار رفته است:

یک چند بی شبانی حزم تو بوده اند گرگ ستم سمین، بره عافیت نزار

(انوری ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۸۰).
ماشوره عاج کنایه از گردن معشوق باشد (برهان شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۳۸۷). (۱۳۴۲)

در فرهنگ نفیسی (نفیسی ۱۳۱۸-۱۳۴۳، ذیل ماشوره) و لغت‌نامه (دهخدا و همکاران ۱۳۷۳، ذیل ماشوره) و آندراج (پادشاه ۱۳۶۳) این ترکیب با معنی «گردن معشوق» مدخل شده. در خردنامه اسکندی در بخش ظاهر شدن نشانه‌های مرگ اسکندر آمده است:

سکندر در آن دشت پرتاب و تف	همی راند از پر دلان بسته صف
ز آسیب ره در خراش و خروش	به تن خونش از گرمی خور به جوش
ز جوشش چو زد بر تنش موج خون	ز راه دماغش شد از سر برون
فروریختش بر سر زین زر	ز ماشوره عاج مرجان تر

(جامی ۱۳۶۸، ص ۹۹۴).
«ماشوره عاج» در این بیت استعاره از بینی اسکندر است که از شدت گرما به خون‌ریزی افتاده است.

مورچه عنبرین کنایه از خط خوبان و نوخطان است مورچه عنبرین کنایه از خط نوخطان است (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۵۲۶). (برهان ۱۳۴۲)

در فرهنگ نفیسی (نفیسی ۱۳۱۸-۱۳۴۳)، آندراج (پادشاه ۱۳۶۳) و در لغت‌نامه (دهخدا و همکاران ۱۳۷۳، ذیل مورچه) این ترکیب با همین معنی و بدون شاهد مدخل شده است. هرچند ترکیب «مورچه / مور عنبرین» می‌تواند استعاره از «خط خوبان» باشد، اما در لیلی و مجنون جامی به معنی «کلمات و حروف نامه» به کار رفته است:

کاین نامه نه نامه نوبهاری است	وز باغ امل بنفشه‌زاری ست
صف‌هاست کشیده عنبرین مور	ره ساخته بر زمین کافور

(جامی ۱۳۶۸، ص ۸۶۸).
مینوی خاک / با‌خای نقطه‌دار/ کنایه از گور و قبر و مینوی خاک کنایه از گور است (انجو شیرازی مدفن باشد (برهان ۱۳۴۲). (۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۳۵۶).

ظاهراً «مینوی خاک» مصحّف «مینوی پاک» است:

گر آدم ز مینو درآمد به خاک شد آن گنج خاکی به مینوی پاک
گر آمد برون ماه یوسف ز چاه شد آن چشمه از چاه بر اوج ماه

(نظامی ۱۳۷۲، ص ۱۱).

با توجه به مصراع اول، که قافیه آن خاک است، در مصراع دوم خاک نمی‌تواند قافیه باشد. در این ابیات، که در آن‌ها به مقایسه جایگاه آدم ابوالبشر و پیامبر اسلام پرداخته شده، «مینوی پاک» به معنی «بهشت و قرب الهی» است.
نام از شکم افتادن کنایه از معدوم شدن باشد جهانگیری: ---
(برهان ۱۳۴۲).

در آندراج (پادشاه ۱۳۶۳)، بهار عجم (چند بهار ۱۳۷۹)، فرهنگ مترادفات (پادشاه ۱۳۴۶)، ذیل محو و نابود کردن و شدن چیزی، ص ۳۶۸ و لغت‌نامه (دهخدا و همکاران ۱۳۷۳، ذیل شکم) عبارت «نام از شکم افتادن» در همین معنی و بدون شاهد مدخل شده‌است. به نظر می‌رسد این ترکیب مصحّف عبارت «ناف از شکم افتادن» باشد:
گر نه ز پشت کرمت زاده بود ناف زمین از شکم افتاده بود

(نظامی ۱۳۷۲، ص ۱۶۵).

در فرهنگ بزرگ سخن آمده‌است:

ناف کسی (چیزی) افتادن: ... ۲. (قدیمی) از پا در آمدن او (آن):

هر آهو که با داغ او زاده بود ز نافه‌کشی نافش افتاده بود

(نظامی^۷ ۳۶۸) (انوری ۱۳۸۱، ذیل ناف).

نان حادثه خام بودن کنایه از حادثه مغلوب و نامرد بودن را نیز گویند (برهان ۱۳۴۲). نامرد بودن است (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۳۸۸).

«نامرد بودن» در برهان قاطع مصحّف «نامراد بودن» است. «نان حادثه خام بودن» در لغت‌نامه (دهخدا و همکاران ۱۳۷۳، ذیل نان) مدخل شده و این تصحیف در آنجا نیز آمده‌است. نرگسه سقف چرخ کنایه از پروین باشد (برهان ۱۳۴۲). نرگسه سقف چرخ کنایه از ستاره‌هاست و بعضی ثریا و پروین را گویند (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۴۴۳).

ترکیب «نرگسه چرخ» در دیوان خاقانی به کار رفته و به معنی «مطلق ستارگان» است که مؤلف فرهنگ جهانگیری به آن اشاره کرده‌است:

بر سقف چرخ نرگسه‌داری هزار صف از بند آن دو نرگس شهلا چه خواستی

(خاقانی ۱۳۹۱، ص ۵۳۵).

در کام صبح از ناف شب مشک است عمدا ریخته زرین هزاران نرگسه بر سقف مینا ریخته

(خاقانی ۱۳۹۱، ص ۳۷۷).

نشکنج گرفتن اعضا باشد با دو سر انگشت یا دو سر ناخن دست، چنان‌که به درد آید و آن را به **نشکنج** گرفتن بدن بود به سر دو ناخن به نوعی که درد کند و آن را نیلک نیز گویند و به تازی قرص عربی قرص خوانند (برهان ۱۳۴۲).
گویند (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۲، ص ۱۴۱۰).

قرص، که در برهان قاطع آمده، نادرست است. در فرهنگ معاصر عربی - فارسی در تعریف قرص آمده: «**قَرَصٌ**: نیشگون گرفتن کسی یا چیزی را، خراشیدن چیزی را» (آذرتاش ۱۳۹۳، ص ۸۴۲).

نعمت جذر اصم کنایه از نعمت هشت بهشت است (برهان ۱۳۴۲).

در دیوان انوری ترکیب «نعت جذر اصم» آمده است:

حیرت نعت تو چو جذر اصم یک جهان عقل گنگ و کر دارد

(انوری ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۲۶).

نقش بی غبار کنایه از دعای مظلومان است ظالم را **نقش بی غبار** کنایه از دعای مظلوم مر ظالم راست (برهان ۱۳۴۲).
(انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۴۸۵).

در بیتی از نظامی این ترکیب به صورت «نفس بی غبار» به کار رفته است:
همت چندین نفس بی غبار با تو بین تا چه کند وقت کار

(نظامی ۱۳۷۲، ص ۳۱۶).

با توجه به بیت شاهد «نقش بی غبار» مصحّف «نفس بی غبار» است.

هفتاد کشتی کنایه از هفتاد علت است. گویند **هفتاد کشتی** و **هفتاد دودو شاخ** و **هفتاد دودو گیتی** امراضی که حیوانات را عارض می‌شود (برهان ۱۳۴۲).
کنایه از هفتاد دودو ملت است (انجو شیرازی ۱۳۵۱-۱۳۵۴، ج ۳، ص ۲۲۵).

در برهان قاطع «علت» مصحّف ملت است. در بیتی از شاهنامه ترکیب «هفتاد کشتی» در معنی «ملت» به کار رفته است.

چو هفتاد کشتی بر او ساخته همه بادبان‌ها برافراخته

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۰).

منابع

آذرتاش، آذرنوش (۱۳۹۳)، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، نشر نی، تهران.

برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۴۲) برهان قاطع، به کوشش محمد معین، امیرکبیر، تهران.
انجوی شیرازی، جمال‌الدین (۱۳۵۱-۱۳۵۴)، فرهنگ جهانگیری، به کوشش رحیم عقیقی، دانشگاه
مشهد، مشهد.

انوری (۱۳۷۲)، دیوان، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، علمی و فرهنگی، تهران.
انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، سخن، تهران.
پادشاه، محمد (۱۳۴۶)، فرهنگ مترادفات و اصطلاحات، خیام، تهران.
پادشاه، محمد (۱۳۶۳)، آندراج، به کوشش محمد دبیرسیاقی، خیام، تهران.
جامی (۱۳۶۸)، مثنوی هفت اورنگ جامی، به کوشش مرتضی مدرس گیلانی، سعدی، تهران.
الجوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۵/۱۹۵۶)، الصحاح، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، دارالکتاب
عربی، بیروت.

چند بهار، لاله تیک (۱۳۷۹)، بهار عجم، به کوشش کاظم دزفولیان، طلایه، تهران.
خاقانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۹۱)، دیوان، به کوشش ضیاءالدین سجادی، زوار، تهران.
خاقانی، افضل‌الدین (۱۳۳۳)، تحفه العراقین، به کوشش یحیی قریب، سپهر، تهران.
داعی‌الاسلام، محمد علی (۱۳۶۳)، فرهنگ نظام، دانش، تهران.
دهخدا، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۷۳)، لغت‌نامه، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران.
دهلوی، امیرخسرو (۱۳۹۱)، کلیات، تصحیح سعید نفیسی، ویرایش محمد بهشتی، سنایی، تهران.
رشیدی (۱۳۳۷)، فرهنگ رشیدی، به تحقیق و تصحیح محمد عباسی، بارانی، تهران.
زنجان، برات (۱۳۷۲)، احوال و آثار و شرح مخزن‌الاسرار نظامی، دانشگاه تهران، تهران.
ساوچی، سلمان (۱۳۷۶)، دیوان، به کوشش عباسعلی وفایی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
ساوچی، سلمان (۱۳۴۸)، جمشید و خورشید، به کوشش ج. پ. آسموس و فریدون وهمن، بنگاه ترجمه و
نشر کتاب، تهران.

سعدی (۱۳۶۸)، بوستان، به کوشش و توضیح غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران.
سنایی، ابوالمجد مجدودبن آدم سنایی (۱۳۶۴)، دیوان، به کوشش مدرس رضوی، سنایی، تهران.
شهیدی، سید جعفر (۱۳۷۶)، شرح لغات و مشکلات دیوان انوری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
عطار، ابوبکر ابراهیم (۱۳۳۹)، خسرونامه، به کوشش احمد سهیلی خوانساری، زوار، تهران.
غیاث‌الدین رامپوری، محمدبن جلال‌الدین، غیاث‌اللغات (۱۳۳۷)، به کوشش محمد دبیرسیاقی، کانون
معرفت، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، مرکز دائرةالمعارف اسلامی، تهران.
قوام فاروقی، ابراهیم (۱۳۸۵)، شرفنامه منیری، به کوشش حکیمه دبیران، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران.
کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۸)، گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، مرکز، تهران.
مسعود سعد (۱۳۶۲)، دیوان، به کوشش رشید یاسمی، امیرکبیر، تهران.
معزی، محمدبن عبدالملک (۱۳۱۸)، دیوان، به کوشش عباس اقبال، اسلامیه، تهران.

- معین، محمد (۱۳۸۰)، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران.
ناصر خسرو (۱۳۷۰)، دیوان، به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، دانشگاه تهران، تهران.
نظامی (۱۳۶۹) لیلی و مجنون، به کوشش برات زنجانی، دانشگاه تهران، تهران.
نظامی (۱۳۷۳) هفت پیکر، به کوشش برات زنجانی، دانشگاه تهران، تهران.
نظامی (۱۳۸۱)، شرفنامه، به کوشش برات زنجانی، دانشگاه تهران، تهران.
نظامی (۱۳۸۱) اقبالنامه، به کوشش برات زنجانی، دانشگاه تهران، تهران.
نفیسی، علی‌اکبر (۱۳۴۳-۱۳۱۸)، فرهنگ نفیسی، خیام، تهران.

